‌با ایران شناسان: دکتر سید حسن سادات ناصری

کی منش، عباس

یادداشت سردبیر

زنده یاد دکتر سید حسن سادات ناصری(1305-1368) استاد فقید دانشکده‏ی تهران در چهاردهم‏ بهمن 1368 در سفر افغانستان قفس تن بشکست و به عالم‏ ارواح پر کشید.قصیده‏یی را که استاد دکتر مظاهر مصفّا (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشکده‏ی ادبیات و علوم‏ انسانی دانشگاه تهران)در سوگ آن مرحوم ساخته‏اند،در حافظ شماره‏ی فروردین 1383 چاپ کرده بودیم.در این‏ شماره،مقاله‏ی حاضر را در احوال و آثار مرحوم دکتر سادات‏ ناصری به مناسبت سالگشت آن استاد،منتشر می‏کنیم.

پاک نهادی که نام نامی‏اش سید حسن بود و پدر گرامی‏اش نیز بدین نام نیکو مسمّی.

استاد دکتر سید حسن سادات ناصری،به سال 1305 در تهران در خاندانی از تبار علمای مذهبی پا به عرصه‏ی وجود نهاد.از پنح سالگی‏ آغاز تعلّم کرد و پس از فراگیری مقدمات زبان،خواندن شاهنامه‏ی‏ حکیم فردوسی را از پدر بزرگوار خود آموخت.آن‏گاه به مدرسه رفت و دوران دبستان و دبیرستان را با رتبت نخستین به پایان برد و از دانش‏سرای عالی به اخذ لیسانس ادبیات فارسی نائل آمد و کار تعلیم‏ و تربیت را در شهر قم وجه‏ی همت ساخت،و دکترای زبان و ادبیات خود را با استاد علامه بدیع الزمان فروزانفر گذراند،و به تدریس در دانشگاه تهران‏ پرداخت ومراتب دانشگاهی را تا مقام استادی پیمود.

دکتر سادات ناصری،در سال 1368 با جمعی از استادان-دکتر غلام رضا ستوده،دکتر اسماعیل حاکمی از دانشگاه تهران،دکتر سید علی محمد سجادی از دانشگاه شهید بهشتی و دکتر سعید واعظ از دانشگاه علامه طباطبایی-برای گردهمایی علمی و تعاطی افکار به دستور رئیس دانشگاه تهران به افغانستان سفر کرد و میهمان‏ دانشگاه کابل شد و در آن دیار در ساعت هشت شامگاه روز شنبه، چهاردم بهمن‏ماه 1368،درحالی‏که جمعی از رجال علمی افغانستان‏ از جمله وزیر علوم افغانستان و رئیس دانشگاه کابل و استادان‏ صاحب‏نظر آن کشور حضور داشتند،و استاد به ذکر دقایق عرفان و حکمت اسلامی،و ظرایف شعر فارسی می‏پرداخت و در ارتباط افکار مردم ایران و افغان سخنانی گرم و دل‏نشین می‏گفت،به ناگاه سروش‏ عالم غیب پیام معبود ازلی را در گوش جانش فروخواند و بشارت:

«ارجعی الی ربک راضیة مرضیه»

داد.طایر روح پاکش شادمانه قفس‏ تن بشکست،و از عالم ناسوت به عالم لاهوت بال گشود و پرواز کردن‏ گرفت و در یک چشم زد:سرای فانی را بدرود گفت و رخت به دیار باقی کشید.که استاد خود این معنی را در غزلی از پیش گفته بود:

ای زندگی،چه تلخ ز چشمم گریختی‏ مرگا،بیا،بیا که به سوی تو تاختم

دانشگاه کابل پیکر پاک استاد را به احترام ایران و مقام علمی او اعزاز و اکرام کامل با بدرقه‏ی رسمی به ایران گسیل داشت و پیکر خاکی استاد در روز دوشنبه شانزدهم بهمن‏ماه 1368 در ابن بابویه در مقابل حرم،کمی متمایل به غرب به خاک سپرده شد.

استاد را آثاری است ارزشمند که برخی از آن‏ها که به حلیه‏ی طبع‏ آراسته گردیده در قلم می‏آید:

1-تألیف بدیع وقافیه،در یک مجلّد برای دبیرستان‏ها.

2-تصحیح و تحشیه‏ی انتقادی آتشکده‏ی آذر،در سه مجلّد.

3-تصحیح انتقادی دیوان واعظ قزوینی.

4-تألیف سرآمدان ایران.

5-مقدمه‏یی عالمانه بر کتاب سخن حکمت(دیوان استاد فقید علی اصغر حکمت.)

6-فنون و صنایع ادبی برای دبیرستانی‏ها.

7-قافیه و صنایع معنوی برای دبیرستانی‏ها.

8-تصحیح انتقادی دیوان آذر بیگدلی.

9-رساله‏یی درباره‏ی محتشم کاشانی.

10-گزارشی بر ترجمه‏ی نوبت اول از کشف الاسرار میبدی.

11-پیش‏گفتاری بر دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ (لسان الغیب شیراز.)

12-تصحیح انتقادی قصص الخاقانی در دو مجلّد.

13-پیشگفتاری بر ترجمه‏ی نهج البلاغه از جواد فاضل.

14-هزار سال تفسیر فارسی،در یک مجلّد با همکاری استاد منوچهر دانش‏پژوه.

آثار چاپ نشده به شرح زیر یاد می‏شود:

1-تصحیح دیوان کلیم کاشانی با همکاری ادیب و شاعر نامدار معاصر،استاد مشفق کاشانی.

2-تالیف اشعار مذهبی از آغاز شعر فارسی تا دوره‏ی معاصر.

3-تصحیح انتقادی دیوان کامل صائب تبریزی از روی‏ نسخه‏های متعدد کتابخانه‏های ایران و کشورهای دیگر با همکاری‏ استاد فقید مهرداد اوستا و جمعی از شاعران برجسته‏ی معاصر از جمله‏ استاد عباس کی‏منش«مشفق کاشانی»،استاد علی اکبر کنی‏پور «مستی»و جمعی دیگر از شاعران برجسته‏ی معاصر که نگارنده را نیز در آن میان دستی بود.

4-تصحیح دیوان غالب دهلوی و چندین اثر دیگر و نیز همکاری با لغت‏نامه‏ی دهخدا،و همکاری در تصحیح‏ کشف الاسرار و عدة الابرار میبدی با استاد علی اصغر حکمت.

مقالات استاد عبارت است از:

1-تاریخچه‏ی کوشش‏های فرهنگی ایران در سالنامه‏ی کشور ایران.

2-ارتباط افکار خواجه حافظ و مولانا جلال الدین و چندین‏ مقاله‏ی دیگر که در مجلات علمی و ادبی ایران به چاپ رسیده است.

استاد به مکارم اخلاق موصوف بود و به عفّت،ثبات عهد،استغنای‏ نفس،راستگویی و درستکاری مشهور.کردار نیک و گفتار نیک و پندار نیک را با هم جمع داشت.دیدارش مایه‏ی فتوح دوستان بود و مفرّح روح یاران،و در حسن محاضره و لطف مطایبه زبان‏زد همگان.

صرّافی بود سخن‏شناس و نقّادی بود سخندان.چنان‏که تصدیق‏ و تکذیب وی در هرگونه سخن حجّتی قوی بود و برهانی قاطع.از رموز سخن باخبر بود و نزد سخن‏دانان به سخن‏دان مشتهر.امین در امانت علمی بود و دقیق در پژوهش ادبی.در نثر دست بهمن داشت و در نظم نیروی تهمتن.ادیبی بود فاضل و محققی بود کامل.در تقریر معانی چیره‏دست بود و در تلقین سخن توانا.نثر زیبایش با معانی‏ رنگین دل می‏ربود،چنان‏که در این عبارات:

«بزرگ خداوندی را نیایش و ستایش زیبد که قرآن مجید را در کوتاه‏ترین الفظ و بلندترین معانی از آسمان عزّ و جلال خود بر پیامبر گرامی خویش محمد مصطفی صلی اللّه علیه و آله و سلم فرو فرستاد و بلغا را از اتیان به مثل آن ناتوان فرمود و فصحا را در کمال فصاحت‏ آن خیره گردانید و علما را به دانش آن دستگیر آمد و حکما را به‏ حکمت آن راهبرد شد«وهدوا الی الطیب من القول و هدوا الی صراط الحمید»تا راهنمای گمشدگان وادی حیرت شود و از خسارت حقیقت‏ پرده‏ی مجاز برگیرد و کشف اسرار کند و نعمت آزادی و آزادگی را بهره‏ی آزادگان و احرار سازد و عدّت ابرار فرماید.»

سبک سخن استاد در شعر همان شیوه‏یی است که قدما به کار داشته‏اند اما با روح تازه و افکار نو مضامین بکر.-قالبی کهنه و زبانی‏ تازه-آن‏گونه که شایان زمان بود.

بر روی هم استاد را طبعی بود نقاد و قریحه‏یی بود وقاد.استادانه‏ می‏نوشت و عارفانه می‏سرود.بویژه پانزده سال آخر عمر که استاد در نهایت بلوغ پژوهش‏های علمی بود.

اینک ابیاتی مرواریدنشان از دریای طبع ایشان در قالب غزل:

هزار شکر دلی راد و محتشم دارم‏ چنین دلی چو مرا هست پس چه کم دارم؟ غمی که خلق جهان‏راست بر سر هیچ‏ست‏ منی که هیچ نخواهم دگر چه غم دارم؟ جفای خلق و وفاشان چو جاودانی نیست‏ به هست و نیست چرا دل خوش و دژم دارم؟ به یک درم چو نَیَرزد جهان سست نهاد چه ناز شست که دینار یا درم دارم؟ گذشت از سر پنجاه عمر و گویم شکر که در سپردن این ره چنین قدم دارم؟ سیاهی شب هجران همیشه باقی نیست‏ من این نشان ز دمِ پاک صبح‏دم دارم‏ به همّتی که مرا عشق داد خوشنودم‏ که فیض اقدس استاد محترم دارم‏ جوانیم همه مصروف کار پیران شد مرید پیر مغانم که جام‏جم دارم‏ حریم دل به خدا کعبه‏ی مراد بود شدم چو محرم دل،ره در این حرم دارم‏ رهین منّت بیگانگان نیم«ناصر» که از کرامت صاحب‏دلان کرم دارم

امانت و وفاداری،و علم و اعتماد به نفس و پای بست نبودن به‏ ظواهر،از ویژگی‏های بارز استاد بود و نیز مبادرت و مسارعت در عمل‏ خیر از بسیاری از مردم زمان پیشی و بیشی داشت.

نگارنده از سال 1344 به حکم شاگردی و سنخیّت معنوی،ارادتی‏ بی‏شائبه‏ی کدورت و الفتی بی‏تکلّف،به آن بزرگوار در دل احساس‏ می‏کرد،و روزبه‏روز رشته‏ی علاقه و دوستی‏اش با آن ادیب توانا محکم‏تر گشت،تا بدان‏جا که از خواص شاگردان آن بزرگ گردید.

بدین روی از دیدگاه نویسنده،مرگ ناگهانی استاد،مصیبتی بود بزرگ برای زبان و ادب فارسی و عرفان اسلامی.

بازماندگان استاد غیر از همسر گرانمایه بانوی پرهیزگار خانم‏ حکیمه شریفیان عبارتند از:دکتر بهرام سادات ناصری،فرانک، شیرین دخت،نوشین دخت و آزاده که همه‏ی آنان در رشته‏های‏ گوناگون پزشکی و علوم دیگر تا فوق تخصص در دانشگاه‏های ایران‏ و خارج تلمذ کرده‏اند.

استاد در شناخت ادب و حکمت ایرانی از نوادر روزگار بود و در وقوف به معارف و فرهنگ اسلامی از اوتاد زمان.

یاد آن بزرگ مرد گرامی باد.